

بسم الله التّور

الميزان خوانی جلسہ صد و سی و یکم - سورہ مبارکہ اسراء- ۹/ بهمن/۱۴۰۲

- اتمام آیات سیاق ۸۲ - ۱۰۰

- شروع سیاق ۱۰۱ - ۱۱۱ تا آیہ ۱۰۲

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ "

اتمام آیات سیاق ۸۲ - ۱۰۰

جلسه صد و سی و یکم المیزان هستیم، ان شاء الله در محضر سوره مبارکه اسراء آیات ۸۲ تا ۱۰۰. از آیه ۹۶ امروز باید مطلب را ادامه بدیم.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

آیه ۹۶ "قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۹۶)"

معنی آیه نکته خاصی نداره، معنیش واضح هست. و این آیه خطاب به پیغمبر هست. به پیغمبر میفرماید که، بعد از اون مباحثی که جلسه پیش داشتیم، بعد از اینکه معجزه رسالت حضرت پیامبر را معرفی کرد و تحدیش را به جا آورد، بعد از اینها، با اینکه باز کافران همچنان بر کفر خودشون پافشاری کرده بودند و اعتنا نکردند و اعراض داشتند، همچنان پیشنهادهای اقتراحی یا معجزات اقتراحی می خواستند، خلاصه اونها بر مسیر خودشون بودند و حالا اینجا خدا داره به پیغمبر خودش دستور میده که بیا این مسئله را به خدا ختمش کن، به گواهی خدا واگذار کن و هر چی که اونها انجام بدن، هر کاری که اونها، اون رفتاری که داشته باشند خدا شاهد اونها هست. و می دونه که پیغمبر رسالت خدا را ابلاغ نموده و دعوتش را به نهایت رسونده.

پس ای پیغمبر من، دیگر حجت و مجادله با ایشان را بس کن. امر را به مالک امور واگذار تا او هر طور که میخواهد حکم نماید.

بعضی ها معانی دیگه میگن البته ما معمولاً توی المیزان بنا نداریم خیلی قول های اضافه را که المیزان رد کرده را نقل کنیم.

آیه بعد هم ادامه همین آیه هست یعنی ادامه خطاب به پیامبر هست.

آیه ۹۷ "وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَي

وَجُوهِهِمْ عُمِيًّا وَبِكُمَا وَصَمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (۹۷)"

باز گفتیم از سیاق بر میاد که تتمه خطاب به پیغمبر هست که گفتیم اونجا "قُلْ كَفَى بِاللَّهِ" هست. این هم ادامه ش هست. آیه مورد بحث یک کنایه هست. کنایه از اینکه تموم شد یعنی بحث هدایت و حجت تمام شد و اینها این کافرانی که اعراض کردند ضلالتشون حتمی هست، امیدی هم به هدایتشون نیست.

پس ای رسول من به مخالفین اعلام کن که دیگر حرفی با ایشان نداری و دیگر علیه ایشان استدلال و احتجاجی نخواهی داشت، زیرا هدایت کار خداست که هیچکس در آن شرکت ندارد. پس هر کسی که خدا هدایتش کنه تنها او راه را یافته و کسی که خدا گمراهش کنه هرگز یابوری به غیر خدا برایش نخواهی یافت. باید جمع بگیم یاورانی.

چرا گفته اولیا؟ چرا ولی نگفته؟ به خاطر اینکه اینهایی که غیر از خدا، ولی انتخاب کردند خب یا بتها هستند که تعدادشان زیاده یا آله دیگری را به کار گرفتند، این جمع بودن به خاطر اون هست و خواسته که به همین مطلب تاکید کنه.

و نکته بعدی اینکه چرا سیاق توی این دو تا خطاب برگشته به غیبت؟ چون که توی آیه قبل می گفت "لَنْزَلْنَا" در این دو تا گفته، یعنی خدا را غایب آورده، این التفات که بهش می گیم (دقیقه ۵) صنعت التفات، صنعت تبدیل متکلم و تغییر متکلم، دلیلش چی هست؟ می گه اگر میگفتش که مَنْ نَهْدِهِ، یعنی به جای "يَهْدِي اللَّهُ" بیاد متکلم بیاره بگه، مَنْ نَهْدِهِ. اگر اینطور می گفت شنونده گمان می کرد که ملائکه هم توی این امر هدایت دخالت دارند. چون توی دو سه تا آیه قبل گفتیم که سیاق متکلم مع الغیر هست، اونجا ملائکه دخالت دارند اما وقتی بحث هدایت میاد، خدا فقط هست میشه "مَنْ يَهْدِي اللَّهُ" دیگه نمیکنه که نَهْدِهِ، ما و سیستم ما و دستگاه هدایت ما. خب این بحث تغییر سیاق.

جمله آخرش را ببینید فرموده که "وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ" کلمه عمی را جمع معنی میکنیم "عُمِّيًّا" جمع اعمی، "بُكْمًا" جمع ابکم و "صُمًّا" جمع اصم. دو سه بار در قرآن این عبارت به این شکل، این سه تا ویژگی، یعنی نقص ظاهری البته، بر وزن افعال تفضیلی به این شکل اومده، اما اینجا منظور نقص های باطنی هست، هرکسی که در دنیا خودش را به کوری و کری بزنه در آخرت هم همون هست، کوران و لالان و کران.

کلمه "خَبْتٌ" از ریشه خبو هست ناقص واوی هست یعنی سه حرف داره، واو حرف آخر هست به معنای سکونت و آرام شدن شراره آتش هست خبوالنار که البته اعلال بشه میشه خبالنار.

کلمه "سَعِيرًا" بعضی ها میگن صفت هست برای زبانه های آتش. بعضی ها میگن یکی از اسامی جهنم هست، زبانه آتش. هرگاه زبانه های آتش فرو نشست دوباره افروخته ترش می کنیم. "كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (۹۷)"

آیه ۹۸ و ۹۹ "ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِاتِّمَامِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَيْنَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۹۸) أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ فَإِنِّي الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا (۹۹)"

با استفهام شروع کرده و معنیش را بگیم.

"كُفُورًا" وزن فُعول اینجا به معنای انکار. جهود، جهد، از شدت لجباری انکار کنه کسی، این کلمه به کار میره. دوباره اینجا یک احتجاجی داریم از جانب خدا درباره مسئله قیامت و کسانی که اون را بعید می‌دونستند، محال می‌دونستند این احتجاج علیه اونها هست. زنده شدن بدن بعد از متلاشی گشتن را اینها محال فکر می‌کردند. (دقیقه ۱۰) می‌گفتند: "إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَيْنَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا" این همون مفهوم هست. خدا در پاسخشان میفرماید خلقت بدن در نخستین بار دلیل بر اینه که چنین چیزی ممکنه یعنی وقتی خداوند برای اولین بار بدون الگو خلق کرده خب برای خدا ممکنه چون قادرعلی الاطلاق هست وقتی که ممکن شد دیگه برای خدا بار اول و دوم و سوم نداره، فرقی نمیکنه، همین که خود شما توی دنیا هستی و یه بدن زنده‌ای دارید دلیل بر این هستش که خلقت دوباره محال نیست.

باز یه مفهومی از قیامت را اینجا میاره. انسانی که در قیامت هست عین انسانی هست که توی دنیا بوده نه مثل اون، نه مانند اون، جمله را یه بار دیگه میخونم بعد توضیح میدم.

انسان مبعوث در قیامت عین انسان دنیایی هست نه مانندش یعنی همین نیستیم یکی شبیهش هستیم یا برعکس بگم (من اصلاح کنم جمله ام را) نظر علامه اینه که همینیم مثلش نیستیم. همین جسم هستیم همین جسدیم همین اعضا هستیم و نمی‌تونیم بگیم مثلش و شبیهش. البته که علما نظرات دیگری هم دارند یعنی بعضی‌ها میگن مثل هست (به خاطر همین من یه لحظه اشتباه کردم). بعضی‌ها هم میگن که مثالی هست یعنی مثل این کالبد هست. نه عینش.

نظر علامه اینه که خیر، برعکس عینش هست نه شبیه و مثل و مانند. بعد میگه که ممکنه به ذهن برسه که خداوند خلقت بعدی را یعنی بعد از اینکه مبعوث میشیم برای معاد، مثل خلقت قبلی دانسته نه عینش پس یک فرد، بشر در قیامت مثل اون فردی هست که در دنیا هست، این تصور غلط هست. در جواب می‌گیم که تشبیه و مانند بودن تنها در بدن است یعنی در کالبد که مورد انکار منکرین هست یعنی منکرین این قسمت را مشکل دارند جسد را مشکل دارند نه جان و نفس و روح، که بحث شخصیت هست و اون شخصیت دنیا و آخرتی ما که یکی هست. همان منی که در این دنیا هستیم همان من در آخرت هستیم کسی در این شکی نداره. اما جسم‌مون، دست و پامون، صورت‌مون، بدن‌مون، آیا همین است؟ این سوال اصلی هست.

پس انسان آخرتی عین انسان دنیایی هست، بدنی. مثلاً جایی مثال آورده میگه ملاک یکی بودن حسین فرزند تقی در دنیا و آخرت، نفس انسانی اوست که آن هم نزد خدا محفوظ است. "اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ" خدا میگیره اینها را پیش خودش نگه میداره "إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ" خب این نفس که با مردن از بین نمیره وقتی هم که توی بدن جدید در آخرت منتقل میشه باز همومونه. یعنی اصل کاری اون نفس هست و اون روح هست که ما چند جلسه بهش اختصاص دادیم. توی دنیا هم ما چند بار بدنمون عوض میشه، از بچگی تا بزرگسالی و پیری که مراحل را می‌گذرونیم پوستمون، قیافه‌مون همه اینها عوض میشه و همچنان ما همونی هستیم که بودیم. اینجا میگه که همچنان حسین پسر تقی است. دلایل قرآنی مون چیه؟ (دقیقه ۱۵)

"وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَأَنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ۚ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ ﴿۱۰﴾ قُلْ يَتَوَقَّأَكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿۱۱﴾"

توفی از ریشه و فِی به معنای دریافت کامل. دقت کنید دوستان؛ و فِی را معمولاً دو طرفه معنا میکنند هم همیشه به معنای اخذ کامل، دریافت کامل و هم به معنای اعطای کامل. یعنی مجردش و فِی، اخذ و اعطا هست دو تا مفهوم رفت و برگشتی. مثل شَرَى که میشه خرید و فروش. بستگی داره توی جمله چی باشه، مثلاً آیا معنی خرید بده یا معنی فروش بده. اما اگر به باب بره فرق می‌کنه. به باب بره مثلاً تشتی همیشه فروش یا بیشتری همیشه فروش. یه جایی باز باب افتعال الان مثلاً این جا باب افتعال و فِی ببخشید باب تفاعل و فِی همیشه توفی، يَتَوَقَّأَكُم. باب تفاعل همیشه دریافت کامل. باب تفاعل همیشه اعطا کامل. مصدر باب تفاعل را بگید؛ مصدر باب تفاعل. احسن تَوْفَى، تَفَعَّلَ. دوتا مصدر داریم تَوْفَى یا تَوْفَى جفتش هست. تَوْفَى به معنای اخذ کامل هست تَوْفَى به معنای اعطاء کامل هست. و فِی اخذ و اعطای کامل هست. توی باب میره معنی شون متفاوت میشه.

پس این آیه ش میشه "قُلْ يَتَوَقَّأَكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ"

اونجا همین آیه میگه که در پاسخ کسانی هست که گفتند آیا بعد از نابود شدن بدن و متفرق گشتن تاروپودش دوباره به خلقت جدیدی خلق میشیم؟

فرموده که شما بعد از مرگ نه متفرق میشید نه نابود میگردید بلکه اون کسی که موکل بر شما هست شما را به تمام و کمال میگیرد.

"رُفَاتًا" یعنی پوسیده، چیزی که از بین رفته باشه، فرسوده، متلاشی.

پس نظر علامه اینه که جان که همونه، جان که خدا گرفته پیش خودش نگه داشته. توی این دنیا وقتی مردیم جونمون پیش خداست اون دنیا هم که میریم شخصیت مون همون جان مون هست. جان میاد توی کالبدی که خدا دوباره خلق کرده و عین همین رو خلق کرده.

بنای شخصیت بر نفس هست، بر نفس و روح با هم یعنی من نوروزی این دنیا، همان من نوروزی آخرت هست. اینکه قالب چی باشه این اصل نیست ولی خدا همون قالب رو عین همین قالب دنیایی خلق می‌کنه.

پس از دیدگاه علامه حقیقت آدمی همان نفس اوست آن هم نزد خدا محفوظ هست، "اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ" گفتیم این رو. و اما دلیل بر اینکه انسان در قیامت همان یعنی عین انسان در دنیاست همه آیات قیامت هست که میگه بازگشت انسان به سوی خداست یعنی هر آیه‌ای راجع به رجوع صحبت می‌کنه به همین دلالت می‌کنه. **(دقیقه ۲۰)** زنده شدنش را زنده شدن آن انسان و حساب و مجازات و پاداشش را حساب و مجازات و پاداش همان انسان میداند. پس معلوم شد "يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ" نمیخواد بگه که انسان مخلوق در آخرت نظیر این انسان در دنیاست یعنی خدا معادلش را قرار داده، بلکه همونه که گفتیم یعنی علامه گفتن اگر مانند بودن این بدن و آن بدن را به میان آورد، نتیجه‌اش آن شد که پای مماثله به میان بیاد (یعنی مثل و مانند) بدین جهت بود که خواست جواب درست مقابل متن اشکال باشد. اشکال اینها چی بود؟ آیا وقتی اسکلت میشیم و خاک میشیم دوباره مبعوث میشیم؟ همه مربوط به یک بدن دنیایی بود که مرده نه مربوط به حقیقت انسان. اینها حقیقت انسان را خب نفس را می‌بینند همونه، کسی با اون مشکل ندارد. سوالشون راجع به بدن هست. و وقتی که حقیقت را بفهمند یعنی بدونند حقیقت که تغییری پیدا نمیکنه خدا حقیقت را و نفس را گرفته و نگه داشته پس خلقت بدن کاری برای خدا نداره.

پس این مثل به معنای شبیه نیست، مثل به معنای خلقت دوباره هست. اینجا یه ذره علما اختلاف نظر دارند که گفتم علامه اول حقیقت را نفس میگیره بعد میگه خب خدا حالا براش یه جسمی، جسدی هم می‌سازه اصل کاری نفس هست.

بله خلقت بدن دوباره انجام میشه. همه اجزای دوباره از اول پیدا میشه بهم می‌چسبند در روز قیامت و بلند میشیم از قبر. کسی که نقصی داره با همون نقص، احتمالاً، بله همون کالبد هست که بعد حالا توی قیامت با عدالت رفتار میشه دیگه نقص‌ها برطرف میشه یعنی بعد از تکلیف معین شدن و حساب و کتاب هر کسی شکل جدید پیدا می‌کنه. یعنی یا بهشتی میشه یا جهنمی میشه. توی بهشت هم که دیگه نقصی نداریم. فعلاً توی مرحله حساب و کتاب ما داریم صحبت میکنیم. ببینید ما یه دوران انتظار حساب و کتاب داریم در قیامت. یه محشری داریم باید بایستیم انتظار بکشیم تا تکلیف‌مون مشخص بشه، تکلیف بهشتی یا جهنمی شدن. بعد از این روشن شدن تکلیف، در بهشتی و جهنمی شدن ما اتفاقات دیگری میفته، بعضی‌ها با شکل اصلی اعمالشون محشور میشن. بعضی‌ها برای بهشت، خدا انگار یک خلقت جدید هم بهشون عنایت می‌کنه، بسیار زیبا میشن بسیار لطیف میشن یا بعضی‌ها برای جهنم، شکل و شمایل جهنمی پیدا میکنند کریه میشن یا شبیه حیوانات میشن. توی همون حدیث معراج اینها همه هست. همه اون تغییرهای قیافه بعد از تکلیف هست بعد از حساب

و کتاب هست. اینهایی که الان صحبت میکنیم بحث حساب و کتاب هست. پس ما یه بار برای حساب و کتاب ساخته میشیم خلق میشیم. که گفتم علامه بیشتر عنایت به نفس دارند روی بدن خیلی صحبتی نمی‌کنند میگن خدا دوباره این رو میسازه. بعضیها میگن مثل، مثل را شبیه می‌گیرند. این اختلاف نظر بین علما هست.

(دقیقه ۲۵)

خب اشکال ایشان که گفتند آیا وقتی که اسکلت و سپس خاک شدیم دوباره به خلقت جدیدی مبعوث می‌شویم همه مربوط به شئون بدن مرده هست به شئون بدن مرده بود، نه مربوط به حقیقت انسان و وقتی از حقیقت انسان یعنی نفس آدمی قطع نظر بشه اون موقع میتونیم بگیم که مماثله درسته یعنی شما اصلا نفس را در نظر نگیر. پس اینکه میگه عینش یعنی نفسش همون هست. بدن اصلا مهم نیست.

علامه هم همینو میگه خانم عجایی. میگه اصلا ما وقتی می‌گیم نفسش شخصیت ما اعمال ما را انجام میده دست ما به عنوان یک پوست و گوشت و استخوان خود به خود که کاری نمیتونه انجام بده. نفس منه که اون رو تگون میده یا یک عملی را ازش می‌خواد پس وقتی عین همونه، نفس عین همونه نفس دنیایی هست، خدا نگهش داشته، چه فرقی می‌کنه چه بدنی باشه؟ بعضی از بحثها سر این بدن هست. چون بعضی به خاطر اینکه بعضی از لذات، لذتها با همین بدن هست یا بعضی از این چشیدن ها با همین بدن به حداکثر خودش میرسه. جا افتاد مطلب؟

مثل اینکه اینجا یک قالبی داریم که خدا اون نفس را توی اون قالب قرار داده بعد قالب از بین رفته، اون نفس که جاودان هست هیچوقت از بین نمیره. خدا اون نفس را می‌گیره برای قیامت یک قالب، شبیه همون قالب دنیایی، که این حالا من لغت کم دارم وقتی میگم شبیه یعنی دقیقا همونجوری که توی دنیا بودیم با همون قیافه، با همون هیكل و فیزیک. احیانا اگر نقص دنیایی هم داریم با همون اول محشور میشیم همدیگه را میشناسیم چون اگر شبیه نباشه یا بدن دنیایی مون نباشه که نمی‌شناسیم. همدیگه را میشناسیم یا به هم محل نمیدیم یا سلام علیک میکنیم، انتظار میکشیم، انتظارمون به سر بیاد قیافه اصلی مون را پیدا میکنیم. قیافه اصلیمون یا بهشتی هست یا جهنمی.

توی برزخ فقط نفس و روح هست خلق جدید فقط بدن هست. چون نفس گفتیم تگون نخورده دیگه. نفس جاودان هست از لحظه خلقت تا ابد هست. نفس جاودان هست. نفس که تغییری نداره بدن این دنیا از بین رفته دوباره برای آخرت خدا خلقش می‌کنه، این خلق جدید، جواب اون انکار مشرکین هست. اونا میپرسند که آیا وقتی که ما پوسیده شدیم متلاشی شدیم دوباره خلق میشیم؟ حواسشون به این نبوده که نفس دارند، نفس از بین نمیره، خدا جواب میده بله، من دوباره شما را خلق میکنم شما که خودتون هستید نفس تون هست دوباره

براتون یه قالب می‌سازم. و هیچ کاری هم برای خدا نداره. خدایی که برای بار اول ساخته دیگه براش فرقی نمیکنه. جا افتاد؟

زندگی ابدی بدن ما بعد از حساب و کتاب تازه شروع میشه. دیگه اونجا این بدن فرسوده نمیشه چون غذایی نمی‌خوریم که ما را فرسوده کنه. سلولها پیر نمیشن از بین نمیرن، خدا بدن و قالب بدنی ما را حفظ می‌کنه ابدی می‌کنه.

وقتی می‌گییم معاد جسمانی هست بعضی از لذات یا بعضی از مجازات‌ها حتما باید با پوست شما ملموس باشه (دقیقه ۳۰) یعنی اونجایی که میگه که "تَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ" پوست باید باشه تا عذاب بکشه. چشم باید باشه بدن باید باشه دهان باید باشه؛ خب چرا نباشه؟ درست شد؟ ایشون می‌گن چه نیازی به بدن هست؟ چون بعضی از عذابها و یا بعضی از لذات حتما باید بدنی باشه. بله با بدن مون کاملتر احساس میشه. به خاطر همین عذابهای قیامت متفاوت از عذابهای برزخی هست، پادشهای قیامت متفاوت از پادشهای برزخی هست. اونجا فقط روح و نفس هست، در قیامت جسم هم اضافه میشه به مجموعه. بعد ظاهر این است که در عبارت مذکور مراد از مثل همان مثل هست یعنی مانند، شبیه نه عین، عین مربوط به نفس هست، مثل مربوط به بدن هست. کسی که مثل تو هست صفات تو را داره روح تو را خصائص تو را داره این کار را نمیکنه.

"وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ" اجل یعنی همون مرگ اینجا. اینجا یعنی مرگ.

سوال: گفتند که به اقتضای فهم ما باشه اونجا هنوز فهم ما آمادگی درک بدون بدن بودن و ندیدن و نشنیدن را توی زمان نداره؟ پاسخ: بله .

سوال: در برزخ ما صورت داریم یعنی روح و نفس بدون ماده هست، در قیامت ماده هم اضافه میشه. وقتی که داره از نعمتهای بهشتی صحبت می‌کنه بحث نهرهای بهشتی، میوه‌های بهشتی، همه اینها بدنی هست. اونجایی که مربوط به روح یا نفس میشه بحث رضایت الهی و یه مقامات بالاتر هست که درکش برای ما خیلی سخته. لذت روحی کنار لذت جسمی با هم در قیامت محسوس و ملموس هست. پاسخ: بله؛ قیامت ترکیبی از دنیا و آخرت و کاملتره اونهاست دیگه. دنیا و برزخ بله. خب اگر اجازه بدید بریم.

اجل گفتیم مرگ. دو قسم استعمال داره یکی مدت زندگی از حین ولادت تا مرگ، یعنی این بحث تولد تا مرگ، یکی هم سرآمد زندگی. یعنی یه بار اجل را می‌گییم عمر هفتاد ساله، پنجاه ساله، شصت ساله. یه بار اجل را لحظه مرگ می‌گییم. خب این جمله، مرگ را یادآوری میکنه به خاطر اینکه کفار عبرت بگیرند تا دست از تکذیب آیات بردارند و بدونند که خدا میتونه دوباره خلقت جدید داشته باشه برای انتقام.

اینجا اجل به معنای مرگ هست. علامه میگه چه کل مدت زندگی مون باشه چه لحظه مردن مون باشه به هر حال یک جوابی هست برای کفار و یک تهدید برای اونهاست. که بالاخره شما می میرید و جواب این تکذیب و انکار و کفرتون را خواهید گرفت. در واقع این جمله تهدید هست. میگه "وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ" ناظر به جمله "ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا" (دقیقه ۳۵) یعنی معادل جزا میگیره. تهدید و عذاب و اینهاست.

آیه بعد که آیه ۱۰۰ هست. آیه ۹۸ هم گفتیم دیگه. خب الان آیه ۹۹، اشتباه نگم. ۹۸ و ۹۹ را با هم گفتیم. خلق جدید "وَلِي أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ" تقریباً توی یک مفهوم بود علامه با هم گفته، بنده هم با هم گفتیم.

آیه ۱۰۰ "قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا ﴿۱۰۰﴾" آیه خیلی بحثی نداره تقریباً پایان سیاق هست و تموم کرده مطلب را.

"قَتُور" یعنی بخیل، خسیس. البته بخیلی که در نهایت بخل باشه. قتر خودش به معنای تنگی، شدت، فقر. قتور همیشه صیغه مبالغه‌ش، فَعُول. یعنی کسی در خرج کردن امساک می‌کنه خسیس هست، بخیل هست.

معنیش چی میشه؟ میفرماید که ای رسول ما به این مردم پست بگو اگر شما دارای گنجهای مرحمت خدا شوید باز هم به خاطر ترس فقر از خرج کردن آنها خودداری خواهید کرد. که انسان طبعاً بسیار ممسک و بخیل است.

خب این کل سیاق که چند وقتی ما وقت گذاشتیم روش. بریم توی بحث روایتی. ادامه همون صحبت با کفار هست. بریم توی بحث روایتی.

یه چند تا روایتش را من قبلاً خوانده بودم لابه‌لای بحث. و اینجایی که بحث شاکله و فطرت را داشتیم یه دونه حدیث از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده از سفیان بن عیینه. نیت از عمل بهتر است. امام صادق میفرمایند. و اصلاً نیت، عمل هست یعنی اصل عمل اول با نیت میاد. و اونجا این کلام خدا را قرائت فرمودند: "قُلْ كَلِّمْ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ" توی روایت اینجا شاکله را نیت نفس گرفتند. یک جوری خواستند اشاره کنند به اتحاد نیت و عمل.

باز به همین ترتیب باز امام صادق علیه‌السلام شاکله را نیت گرفتند. میفرمایند که اینکه اهل آتش همیشه در آتش خواهند بود، بدین جهت هست که نیتشان در دنیا این بود که برای همیشه گناه و نافرمانی خدا کنند. اگر اهل بهشت همیشه در بهشت بمانند برای این است که نیتشان در دنیا این بوده که همیشه خدا را اطاعت کنند پس به خاطر نیت است که آن دسته و این دسته مٌخَلَد هستند یعنی جاودانند. و این آیه را تلاوت کردند. اگر بخواهیم این روایت را یه خورده توضیح بدیم (دقیقه ۴۰) بحث رسوخ و نفوذ ملکات در نفس هست و این نفس یک استعدادی پیدا می‌کنه. ما با اون استعداد نفسی مون بهشتی و جهنمی میشیم یا همون شاکله مون.

توی بحث روایی روح چون خیلی از روایات را علامه رد کرده، من یه سری روایات امام صادق را بخونم. در مورد "وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي" سوال نمودند. فرمود "روح مخلوقی هست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همواره همراه رسول خداست. که ما اینا توی بحث روح بحث کردیم. اگر خاطرتون باشه یکی از معانی روح اینه.

در کافی به سند خود از ابی بصیر روایت کرده. ابی بصیر کیه؟ یکی از شاگردان خاصه امام صادق هست. ابی بصیر یه صحیفه داره به نام صحیفه ابابصیر، که توش یه سری روایات بسیار خاصی را از امام صادق آورده. چند تا روایت مشهور راجع به نماز داریم. همان روایتی که همه شنیدید و بلدید که وقتی از امام صادق سوال میکنند که چرا در قرآن از اسامی ائمه لفظی نیاورده خبری نیاورده ایشون فرمودند که مگه توی قرآن از جزئیات نماز صحبتی کرده؟ فقط گفته اقیم الصلاة. نگفته که نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا هر کدام چند رکعتند. جزئیاتشون چیه؟ ارکانشون چیه؟ این حدیث مال ابابصیر هست.

یا حدیث اینکه در لحظه آخر، آخرین لحظه زندگی امام صادق، امام میفرمایند که شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَخْفًا بِالصَّلَاةِ شَفَاعَتِ مَا بِهِ كَسَى كَمَا نَمَّازَ رَا سَبَكُ بِشَمَارِدِ نَمِيرَسَه. و امام صادق این را با اصرار و تأکید زیاد به ابابصیر گفتند که حتما برو به شیعیان ما بگو. که امام اینجا حالت ناراحتی هم داشتند حتما به شیعیان ما بگو که شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشماره نمی‌رسه، نخواهد رسید. بعد شما توی بحث فقهی اینو بازش کنید. هر کسی با هر طریقی نماز را سبک بشماره چه از قبیل وضوش و مسائل مربوط به وضو، صحت وضو، چه بحثهای خود نماز، صحت نماز و مقبولیت نماز. شفاعت ائمه به طور قطع و یقین مشمول کسانی هست که نسبت به نماز اهمیت دارند یعنی اهمیت میدن.

حالا اینجا حدیث را ببینیم میگه از ابی بصیر روایت شده که گفت من از امام صادق از آیه "وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي" سوال نمودم فرمود روح مخلوقیست بزرگتر از جبرئیل. که اینم تکرار آورده. توی این متنی که من دارم اینو تکرار آورده.

در تفسیر عیاشی از زراره و حمران، این دو تا با هم برادرند اسم پدرشون اَعِينُ هست زراره بن اعین و حمران بن اعین. اینم بگم زراره یکی از اصحاب اجماعست یعنی رئیس اصحاب اجماعست یعنی بزرگ اصحاب اجماع هست. توحید بسیار بالایی داره و خیلی محل اثر هست. نژادش هم عرب نیست، رومی هستند اینها، اروپایی هستند. اعین خودش و پدرش که یک کشیش بوده غلام شدند برده شدند بعد اومدند توی مدینه و امام سجاد علیه السلام سُنَسَن پدر اعین و پدر بزرگ زراره را خرید، تربیت کرد و آزاد کرد. این غلامانی که امام سجاد خریدند تربیت کردند و آزاد کردند (دقیقه ۴۵) شدند همان ادامه دهنده راه اهل بیت. چون در زمان امام سجاد

ما امکان اینکه یاری داشته باشیم برای امام، یاری تصور کنیم نبود، کلا امام سجاد علیه‌السلام ۳ الی ۵ نفر یار دارند از افراد عادی.

پس امام در طول ۳۴ سال امامت غلام تربیت کردند و این غلامان را وارد بستر جامعه کردند و اینها شیعه را ادامه دادند و رسوندن به امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام. یه کار بسیار عظیمی که یکی از عجایب دوران امامت هست که کتاب انسان ۲۵۰ ساله را باید حتما مطالعه کنید، از عجایب امامت خود وجود مقدس امام سجاد علیه‌السلام هستند. زراره همچنین کسی هست یعنی تربیت شده امام باقر هست و پدرش و پدر بزرگش تربیت شده امام سجاد هستند. این عین ده تا پسر داره، همه ده تا پسرش شدند بزرگان شیعه، که ما کتابهای زیادی و رسالات زیادی داریم در مورد خاندان بابرکت اعین. رساله اعین، خاندان اعین. اعین از عین میاد یک صفت ظاهری هست به معنای چشم درشت. اینها چشمهای درشتی داشتند و به این صفت معروف شدند در بین اهالی مدینه.

حالا این زراره چی میگه؟ من این سند را خواستم توضیح بدم. یکی از پسرها اسمش زراره هست یکیش حرمان هست، یکیش عبیدالله هست یکیش بکیر هست، ۱۰ تا پسر هستند. این دو برادر زراره و حرمان از ابی جعفر و ابی عبدالله یعنی امام باقر و امام صادق. دقت کنید توی احادیث ابی جعفر لقب هست، اباجعفر اول لقب امام باقر هست و اباجعفر ثانی لقب امام جواد هست، این توی احادیث به این شکل هست. اباجعفر ثانی امام جواد هست. ابی عبدالله هم در احادیث قطعا امام صادق هست برای امام حسین در احادیث ابی عبدالله به کار برده نمیشه.

روایت شده که از آن دو بزرگوار معنای آیه "وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ" را پرسیدند در جواب فرمودند خدای تبارک و تعالی احد و صمد است و صمد عبارت است از هر چیز بدون جوف، بدون فضا. پس روح خلقی ست از خلایق که دارای چشم، چشم یعنی بینایی، بصیرت و نیرو و تایید هست و خداوند آن را در دلهای پیغمبران و مومنین قرار می‌دهد. ببینید ما چقدر بحث کردیم راجع به روح، اینها هم تایید عرایض بنده هست. چرا حرف از صمد آورد؟ توضیح روایت، چرا حرف از صمد آورد؟ برای این بود که یه توهمی ممکن بود اینجا پیش بیاد. وقتی که راجع به آیه "وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي" میخواند صحبت کنه اون "فِيهِ" و "وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي" توهم یک فضا، یک فضای خالی هست که توش دمیده میشه، این توهم را خواسته ببره. مثلا ما یه فضای خالی داریم یه جوفی داریم توش دمیده شده، خیر؛ این تصورات جسمانی ماست تصورات مادی ماست.

یعنی اگر روایات مربوط به روح را ما جدا کنیم همان بحث پانزده معنای روح هست.

باز از ابی‌بصیر روایت شده فرموده که از امام باقر به امام صادق علیهم‌السلام، فرموده همان است که در همه جنبندگان هست یعنی دیگه اینجا ببینید خودش روح را تقسیم بندی می‌کنه توی روایات. همان است که در همه جنبندگان هست یعنی همان روح شهوت و بدن و بنیه. (دقیقه ۵۰) یا اونجایی که میگه یک مخلوقی

بزرگتر از همه هست، اونجا دیگه روح القدس هست یا وقتی که میگه که همراه مومنین هست اونجا میشه روح ایمان. خود روایات داره ناخودآگاه این تقسیم‌بندی را برای ما باز می‌کنه. یه روایت طولانی هم داره، اصلاً بحث شأن نزولش هست. من اینها را نمیخوانم.

شروع سیاق ۱۰۱- ۱۱۱ تا آیه ۱۰۲

سیاق بعدی راجع به حضرت موسی هست و همچنین یه سری بحثهای مربوط به بنی اسرائیل هست تا پایان آیه. اگر دقت کرده باشید شروع سوره هم با بحث بنی اسرائیل هست، خاتمه سوره هم با همین بحث هست. آیات ۱۰۱ تا ۱۱۱ سوره اسراء.

آیه ۱۰۱ "وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاَسْأَلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا (۱۰۱)"

سوال: چه ارتباطی با آیات قبل داره؟ پاسخ: دقت کنید آیه ۱۰۱ یه دفعه ای میره سراغ حضرت موسی پس همین به ما یک ختم کلام؛ توی تدبر ادبی اگر دقت کرده باشید بحث فصل‌بندی، و بحث کلام اینجاست وقتی میره سراغ حضرت موسی پس بحث کفار تموم شده. همینطوری به ما یک نشانه میده که آیه ۱۰۰ حتما جزو سیاق قبل هست چون دیگه ربطی به حضرت موسی نداره. وقتی اینو فهمیدیم که توی سیاق قبل هستیم یعنی حتما ۱۰۰ انتهای سیاق هست حالا میاییم دنبال ارتباطش. که ارتباطش هم همان بحثهای ویژگیهای انسان و کفار هست. دقت کردید؟ وقتی شروع مطلب کاملاً بحث عوض میشه و میره سراغ یک ماجرای جدید، شما میفهمید که سیاق قبلی تمام شده خاتمه پیدا کرده.

و هرآینه موسی را ۹ معجزه آشکار دادیم. و پس از بیامدشان فرعون به او گفت ای موسی من تو را جادو شده میپندارم یا موسی "فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا" من تو را جادو شده میپندارم. خب این قسمت سیاق. اول بیانش را بخونیم. وضع رسول خدا، اینکه خطاب به پیغمبر هست دیگه کل سوره، کلاً همه آیات. داره مقایسه‌ای انجام میده. یه وضعی را رسول خدا داره نسبت به مشرکین در مکه و قرآن و اعراضی که مشرکین از پیغمبر و قرآنش داشتند و معجزاتی که می‌خواستند از پیغمبر، به نام معجزات اقتراحی، که عرض کردیم. اومده تشبیه شده به وضع حضرت موسی و معجزاتشون که ۹ تا هستند و اعراض گروه مقابل، فرعونیان و نسبت سحر دادن به حضرت موسی یعنی یه سری رفتارها انگار برای هر پیغمبری مشابه هست، رفتار مردم مقابل یا رفتار مستکبر مقابل. پس سوره را با همین تموم می‌کنه. پیغمبر همین که اینها تو رو منکر

میشن قرآنت را منکر میشن، اعراض می کنند از شما، تنها نیستی، شبیه تو هم پیامبران قبلی بودند از جمله حضرت موسی.

معجزات ۹ گانه چیه؟ البته بیشتر از ۹ تاست. ۹ تاش را قرآن آورده. (دقیقه ۵۵) ۹ تاش مقابل فرعون هست چون حضرت موسی معجزات بشمار داشتند. ۹ تاش مقابل فرعون و نبوتی هست یعنی بحث صدق دعوی نبوت هست. وگرنه معجزات دیگه اینکه مثلا یه گیاهی رویش پیدا کنه، یه اتفاق خاصی بیفته، اینها هم جزو معجزات هست پس معجزات ۹ گانه ای که مقابل فرعون برای ادعای نبوتشون به کار بردند، یکیش عصا هست یکیش یدبضا هست یکیش طوفان هست یکیش ملخ هست در سوره اعراف همه اینها را میگه، یکیش قورباغه هست یا وزغ، سوسمار، خون، قحطی و کمبود میوه ها. سایر معجزات را یه دونه را شما بگید که من توی اینا نگفتم ولی شما همه بلدید؟ یه معجزه را بگید که توی این ۹ تا نبود ربطی به مقابل فرعون بودن نداشت. ببینم کسی میتونه بگه؟ احسنت! سایه ابرها. دیگه؟ یه معجزه ای غیر از این ۹ گانه بگید! باز شدن دریا، دقیقا؛ اینها دیگه ربطی نداره که مقابل فرعون باشند. راه فرار، جوشیدن آب از سنگ. زیاد هست. پس معجزات نبوتی مهمند و ۹ تا هستند. معجزات غیرنبوتی یعنی غیر اینکه بخوان صدق دعوی نبوت باشه، فرق می کنه یه سری معجزات حضرت موسی مجازاتی هست یعنی مثلا کوه طور را بالای سر بنی اسرائیل قرار دادند یا همون بحث گاو بنی اسرائیل. خیلی هستند یعنی حضرت موسی پیغمبر پرمعجزه هستند.

فرعون میگه که "إِنِّي لَأُظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا" من گمان میکنم که تو را سحر کردند. چرا همچین حرفی میزنه؟ توی فضای مصر باید باشیم، مصر سرزمین سحر و جادو هست یعنی یه همچین پیشینه ای داره از همون ابتدا در این سرزمین، حتی چند هزار سال قبل از حضرت موسی این سرزمین همچین قدمتی داره که به سحر و جادو و اعمال باطل و بیهوده و خنثی مشغولند. و حتی در انگلیسی ما به مصر میگیم Egypt یعنی از جبت میاد سرزمین جبت، جبت یعنی باطل، بی اثر. پس وقتی که یه کسی کار خارق العاده انجام میده اولین تصویری که راجع بهش به وجود میاد در سرزمین مصر اینه که خب تو هم لابد از این سحر استفاده کردی که این کارهای خاص را می کنی یا این ادعاهای خاص را داری. یا مثلا یک جای دیگه خطاب به اون حاضران توی دربار میگه که "إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ" اینجا میگه مجنون هست.

خب مسحور اسم مفعول هست یعنی سحرزده شده. البته بعضی ها میگن اصلا اسم مفعول هست اما به معنای اسم فاعل هست، ما از اینها توی قرآن زیاد داریم. یا حتی برعکس. اسم فاعل هست اما در معنا اسم مفعول هست. چون به دارنده سحر اشاره می کنه. دارنده سحر هم میتونه مفعول باشه هم میتونه فاعل باشه.

خب تا سر همین آیه باشه یعنی ما همین جوری وارد سیاق شدیم آیه ۱۰۱ را گفتیم و اما آیه ۱۰۲ تا پایان را ان شاء الله در جلسات بعد در خدمتتون هستیم. بریم سراغ بحث دوممون. (دقیقه ۶۰)

وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا وَجِيهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ